



بوعلی و بهمنیار

بهمنیار از شاگردان نزدیک بوعلی سینا بود و به استادش بسیار احترام می گذاشت. استعداد خدادادی کم نظیر و فکر خلاق بوعلی، بهمنیار را دچار شگفتی کرده بود تا جایی که به خود جرأت داد به استادش پیشنهادی عجیب بدهد. روزی به بوعلی گفت: شما ای استاد! سرآمد همه ی مردم هستید. چرا خود را یک پیغمبر و فرستاده ی خدا، معرفی نمی کنی؟

بهمنیار، این حرف را بارها به بوعلی گفته بود اما جوابی از او نمی شنید، تا آن که در یکی از شب های سرد زمستان که همه جا پوشیده از برف و هوا یخبندان بود، بوعلی در اتاقی گرم، زیر کرسی خوابیده بود، بهمنیار هم در طرف دیگر در خواب عمیقی بود. نزدیک سحر بود. بوعلی از خواب بیدار شد، احساس تشنگی داشت ولی آب در دسترس



نمود، بوعلی با صدایی آمیخته به محبت، گفت: بهمنیار! بهمنیار!

بهمنیار، چشم گشود و سلامی کرد. بوعلی پس از جواب سلام، گفت: برخیز و ظرف آب را از بیرون بیاور که سخت، تشنه‌ام. بهمنیار با چشمان نیمه باز خود نگاهی کرده و برخاست، شدت سرمای بیرون را به یاد آورد. کمی با خود فکر کرد، ایستاد و گفت: استاد! هوای بیرون خیلی سرد است، آب هم حتماً یخ بسته است، سینه‌ی شما هم، اکنون گرم است، اگر آب سرد بنوشید برای شما خوب نیست.

بوعلی گفت: استاد تو در طب، منم و من می‌گویم، آب بیاور.

بار دیگر، بهمنیار سخن خود را با کلمات دیگر تکرار کرد اما دید استاد در آوردن آب اصرار می‌کند. بالاخره، طاقت نیاورد و گفت: در این هوای برفی و سرمای شدید، نمی‌توانم برای آوردن آب، بیرون بروم. شما چیز دیگری از من بخواهید.

در این گفت‌وگو بودند که ناگهان صدای دلنشینی از بیرون به گوش رسید. مسلمانی در این هوای سرد، مشغول راز و نیاز با خدای مهربان خود بود. پس از چند جمله مناجات، صدای اذان بلند شد: الله اکبر... فردای آن روز، بهمنیار آماده‌ی گرفتن درس از استاد گردید، بوعلی رو به بهمنیار کرد و گفت: بارها به من می‌گفتی که چرا خودم را پیامبر خدا معرفی نمی‌کنم، حالا علت آن را فهمیدی؟
بهمنیار گفت: خیر استاد.

بوعلی گفت: بهمنیار! با آن که من استاد توام و سال‌ها با تو بوده‌ام، با این حال، حرف‌هایم در تو اثر نداشت و نتوانستم، در این همه سال، محبتی در دلت بیفکنم و کاری کنم که در سرمای شب گذشته، با علاقه‌ی خودت برخیزی و ظرف آب را برای من بیاوری ولی در همان ساعت در آن هوای سرد و یخبندان، مرد مسلمانی تنها برای انجام دادن یک عمل غیر واجب، بدون هیچ گونه احساس ناراحتی، سرمای شدید را تحمل می‌کند و می‌آید و اذان می‌گوید تا فرمان پیامبر (ص) را اجرا نماید، با آن که از دوران زندگی آن حضرت تا زمان این مرد، نزدیک به چهار صد سال می‌گذرد، اما نفوذ گفتار آن پیامبر الهی در دل مؤمنانش، آن چنان شدید است که پیروانش این گونه، در هر شرایط، در گرما و سرما، در سختی و آسایش، دستور او را از روی علاقه اجرا می‌کنند.
آری، ای بهمنیار، اکنون دیگر، فکر می‌کنم که.....

◆ ایستگاه اندیشه

- ۱- چرا بهمنیار، به بوعلی آن پیشنهاد را داده بود؟
- ۲- بوعلی چگونه بهمنیار را به اشتباهش آگاه کرد؟



فصل ششم

ایرانِ من


ای وطن

ای سلامم، ای سرودم
ای نگهبان وجودم
ای غم تو، شادی ام تو
مایه آزادی ام تو...
ای وطن!

ای دلیل زنده بودن
ای سرودی صادقانه
ای دلیل زنده ماندن
جان پناهی جاودانه...
ای وطن!

همچو رویش در بهاران
همچو جان در هر بدن
مثل بوی عطر گل ها
مثل سبزی چمن...
ای وطن!

مثل راز شعر حافظ
مثل آواز قناری
همچو یاد خوش ترین ها
همچو باران بهاری...
ای وطن!



مثل غم در مرگ مادر
مثل کوه غصه‌هایی
مثل سربازان عاشق
قرمان قصه‌هایی... ای وطن!

همچو آواز بلندی
از بلندی‌های پاک
باغزوری، باگذشتی
با وفايي همچو خاک... ای وطن!
ای وطن!
ای وطن!

«نادر ابراهیمی»

خودارزیابی

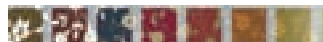
- ۱- شاعر در این شعر، «وطن» را به چه چیزهایی مانند کرده است؟
- ۲- مقصود شاعر از «مثل سربازان عاشق، قهرمان قصه‌هایی» چیست؟
- ۳- وطن چگونه می‌تواند نگهبان وجود ما باشد؟
- ۴-

یادآوری

- به این عبارات توجه کنید.
- ای وطن!
 - خدایا!
 - یارب!
 - برای خطاب کردن و مخاطب قرار دادن کسی از نشانه‌های ندا «ای، یا، ا» استفاده می‌کنیم.
 - کلمه‌ای که هر یک از این نشانه‌ها را داشته باشد، منادا نامیده می‌شود.

کارگاه درس پژوهی

- ۱- شعر را در گروه با آهنگی زیبا، هم‌خوانی کنید.
- ۲- درباره‌ی زیبایی‌های این شعر، در گروه گفت‌وگو کنید و احساس خود را نسبت به وطن، به دوستانتان بگویید.
- ۳- اگر داستان زیبایی درباره‌ی «عشق به میهن» خوانده‌اید، برای دوستان خود در گروه تعریف کنید.



درس آزاد

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

خودارزیابی

.....

.....

.....

یادآوری

.....

.....

.....

کارگاه درس پژوهی

.....

.....

.....



حکایت

علم و عمل

دو کس، رنج بیهوده بُردند و سعی بی فایده کردند :
یکی آن که اندوخت و نخورد، و دیگر آن که آموخت و نکرد.

علم، چندان که بیش تر خوانی
نه محقق بود نه دانشمند
آن تهی مغز را چه علم و خبر
که بر او هیزم است یا دفتر؟
چون عمل در تو نیست، نادانی
چارپایی، بر او کتابی چند

«گلستان سعدی، باب هشتم»

* از نظر سعدی، دانشمند واقعی کیست؟



دریاقلی

در تاریخ، انسان‌های بسیاری بوده‌اند که همه‌ی توان و جان خود را برای رسیدن به هدف خویش فدا کرده‌اند و گاهی نجات مردمی یا آینده‌ی ملتی به هوشیاری و فداکاری و تصمیم به هنگام و جان فشانی به موقع یک نفر یا جمعی محدود، وابسته می‌شود. در همه‌ی جوامع بشری، فداکاری چنین انسان‌هایی را ارج می‌نهند و تلاش می‌کنند خاطره‌ی آن را در تاریخ و ادبیات و آثار هنری خود حفظ کنند.

در داستان‌های کهن ایرانی آرش، دلاور مردی بود که وقتی قرار شد که کمانداری ایرانی، تیری رها کند و هر جا که تیر فرود آمد، مرز ایران باشد، دلیرانه بر قلّه‌ی دماوند برآمد و تیری در چله‌ی کمان نهاد و با پرتاب کردن آن، سرزمین ایران را از یگانگان رهایی بخشید و جان خود را در این راه فدا کرد. خاطره‌ی این



جانفشانی در راه پاسداری از میهن، هنوز در یادها زنده است. این سرزمین، در هر روزگاری، پهلوانان و نام‌آوران بی‌شماری را در خود پرورانده است.

شهید «دریاقُلی سُورانی» یکی از دلاورمردان دوران دفاع مقدّس بود که در نخستین ماه‌های جنگ تحمیلی با فداکاری شگفت‌انگیز خود، مانع سقوط شهر آبادان شد. شغل دریاقُلی، اوراق فروشی بود. او در آن هنگام به همراه فرزند خردسال خود در گورستانی از اتومبیل‌های فرسوده در «کوی ذوالفقاری» در حاشیه آبادان زندگی می‌کرد. او در یک شب تاریک، ناگهان متوجّه شد که سربازان دشمن بعضی به صورتی غافلگیرکننده از رودخانهی بهمنشیر گذشته‌اند و می‌خواهند شهر محاصره شده‌ی آبادان را به اشغال کامل خود دریاورند. دریاقُلی، فوراً بی‌سر و صدا سوار بر دوچرخه شد و به راه افتاد.

دریاقُلی در آن شب پاییزی نهم آبان ماه ۱۳۵۹، فرزند خردسال خود را در نزدیکی سایه‌هایی که در سیاهی شب داشتند خود را برای حمله‌ای وحشیانه به آبادان آماده می‌کردند، تنها گذاشت. او با همه‌ی توان و قدرت، رکاب می‌زد. انگار کسی در گوشش می‌گفت دریاقُلی رکاب بزن، همه چیز به جوانمردی تو وابسته



است اگر کوناھی کنی، همی شهر و دیار نابود خواهد شد.

دریاقلی! رکاب بزن، یا علی بگو چشم انتظار همت تو، دین و میهن است
فردا اگر درنگ کنی، کوچهای شهر میدان جنگ تن به تن و تانک با تن است
از راه اگر بمانی و روشن شود هوا تکلیف شهر خاطره‌های تو، روشن است!
دریاقلی! به وسعت دریاست نام تو تاریخ در تلفظ نام تو الکن است.

دریاقلی انا همچون دریایی خروشان بود، با تمام وجود تلاش می‌کرد، از میان گشتی‌های دشمن و آتش خمپاره‌ها بگذرد و زودتر از سربازان بعضی، خود را به شهر برساند.

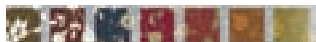
او توانست، کوی ذوالفقاری نا شهر آبادان را در کوتاه‌ترین زمان، رکاب بزند و خود را به سرعت به شهر برساند و با فریادهایش، مردم و مدافعان شهر را از نفوذ دشمن با خبر کند.

مردم و مدافعان آبادان، بی درنگ به هر وسیله‌ای که ممکن بود در برابر دشمن به کار آید، به مقابله با دشمن پرداختند و توانستند در نبردی نابرابر که در تاریخ دفاع مقدس به نام «عملیات کوی ذوالفقاری» معروف است، نفوذ دشمن را به آبادان ناکام بگذارند و او را با تلفات بسیار و شکستی سخت به عقب برانند.

دریاقلی در همین نبرد، به شدت زخمی شد و در راه انتقال به پشت جبهه به شهادت رسید. مزار این شهید دلاور در بهشت زهرا (ع) در تهران قرار دارد.

بی شک دریاقلی اگر در آن شب سرنوشت ساز دچار ترس و تردید می‌شد و اگر تنها به نجات خود و فرزندش می‌اندیشید یا اگر اندکی کوناھی می‌کرد و نمی‌توانست به موقع خود را به شهر برساند خدا می‌دانست چه اتفاقات ناگواری می‌افتاد!

«دکتر محمد رضا ترکی»



خودارزیابی

- ۱- دریا قلی قبل از آغاز جنگ به چه کاری مشغول بود؟
- ۲- مصراع «چشم انتظار همّت تو، دین و میهن است» یعنی چه؟
- ۳- به نظر شما چه ارتباطی میان کار آرش با دریا قلی وجود دارد؟
- ۴-

یادآوری



- توجه به نشانه‌های نگارشی، به خواندن بهتر و درک معنی و مفهوم متن، کمک می‌کند.
- منظور از نشانه‌های نگارشی، به کاربردن علامت‌ها و نشانه‌هایی است که خواندن و در نتیجه، فهم مطالب را آسان می‌کند.
- چند نمونه از نشانه‌های پُر کاربرد عبارتند از :
 - ۱- نقطه (.) : علامت توقف یا ایستادن در خواندن را نشان می‌دهد و در پایان جمله می‌آید.
 - ۲- ویرگول یا درنگ نما (،) : نشانه‌ای است که میان عبارت‌ها یا جمله‌ها و برای جدا کردن کلمه یا عبارت توضیحی یا برای جدا کردن اسم‌های اشخاص و ... به کار می‌رود.
 - ۳- دو نقطه (:) : پیش از نقل قول، هنگام توضیح دادن، شمردن اجزای یک چیز و هنگام معنی کردن کلمه به کار می‌رود.
 - ۴- علامت سؤال (؟) : در پایان جمله‌های پرسشی یا برای نشان دادن شک و تردید یا ریشخند و ... به کار می‌رود.
 - ۵- نشانه‌ی بیان عاطفه یا تعجب (!) : در پایان جملات تعجبی و جمله‌هایی که یکی از حالات عاطفی مثل آفرین، تأکید، افسوس، آرزو، دعا، ندا و ... به کار می‌رود.

کارگاه درس پژوهی

- ۱- به نظر شما چرا دریا قلی توانست کار چنان بزرگی انجام دهد؟
- ۲- اگر به جای دریا قلی بودید، چگونه رزمندگان را از وجود دشمن آگاه می‌کردید؟
- ۳- با مراجعه به کتاب‌های دوران دفاع مقدّس یا منابع رایانه‌ای، داستان دیگری از شهدای حماسه‌ساز انتخاب کنید و در کلاس بخوانید.
- ۴- نام بعضی از کوچه و خیابان‌های شهرها را به نام شهدا نام‌گذاری کرده‌اند؛ با هم گروهی خود یکی از شهدای محلّه‌تان را انتخاب کنید و گزارشی از زندگی‌نامه‌ی او را برای کلاس، بازگو کنید.



بخوان و حفظ کن



وطن

ما که اطفال این دبستانیم
همه با هم برادر و ظیم
اشرف و انجَب تمام بلل
وطن ما به جای مادر ماست
شکر داریم کز طفولیت
چون که حُب وطن ز ایمان است
گر رسد دشمنی برای وطن
همه از خاک پاک ایرانیم
مهربان، هم چو جسم با جانیم
یادگارِ قدیم دورانیم
مادرِ خویش را نگهبانیم
درس حُب الوطن، همی خوانیم
ما یقیناً ز اهل ایمانیم
جان و دل، رایگان بیفشانیم

«ایرج میرزا»



همه جای ایران، سرای من است

دشت با صفای شمال شیراز در میان تپه‌های پُر بوته و کوهپایه‌های نرم قرار داشت. این دشت دل‌انگیز و تل و تپه‌های قشنگش با آب و هوای متعادل، گل و گیاه فراوان و درختچه‌های معطر می‌پرورد.

چادرنشینان عشایر از دیرباز، عاشق این دیار بودند و همیشه با دیده‌ی آرزو و حسرت بدان می‌نگریستند. بیهوده نبود که کانون تعلیم و تربیت عشایر، گوشه‌ای از این منطقه‌ی دل‌ویز را برای استقرار دانشسرای تربیت معلّم برگزیده بود. صحن گسترده و بی‌در و دیوار این دانشسرا به یکی از همان دشت‌ها و تل و تپه‌های رنگارنگ شباهت داشت. دانشسرای عشایری با عمارت‌های یک طبقه، خوابگاه‌های بسیار، سالن‌های وسیع، زمین‌های گوناگون ورزشی، چمن فوتبال، استخر شنا و میدان اسب سواری، به خرّمی و طراوت این دشت و کُھسار افزوده بود. این کانون فعال آموزش و پرورش، سالیانه بیش از هزار نوجوان عشایری را برای کار آموزگاری تربیت می‌کرد و می‌خواست به عمر بی‌سوادی ایل‌ها پایان بخشد.

شادی و شادمانی شاگردان دانشسرا، به‌ویژه در جشن‌ها تماشایی بود. این جشن‌ها، هنگامی شور و نشاط بیش‌تری می‌یافت که یکی از دبستان‌های عشایری به پاداش پیشرفت‌های درخشان خود به شیراز دعوت می‌شد و به مهمانی دانشسرا می‌آمد.

دبستان ایلی، کوچک و متحرک بود. در یک یا دو چادر تشکیل می‌شد. در یک اتوبوس جای می‌گرفت. مهمانان خردسال با افتخار، به حیاط دانشسرا پای می‌نهادند. چادرهای خود را در یکی از میدان‌ها می‌افراشتند و به هنرنمایی می‌پرداختند.

در ساعات آزمایش و نمایش هنگامه‌ای درمی‌گرفت. هیچ یک از داستان‌ها و اشعار کتاب‌ها فراموش نمی‌شد. نمایش‌های شیرین و کودکانه، اجرا می‌شد. تخته‌سیاه‌ها در سالن‌های اجتماع با تصاویر علمی، شکل‌های هندسی، خط‌های زیبا، ارقام ریاضی و نقشه‌های جغرافیا آرایش می‌یافت.

کار و کوشش با جشن و پایکوبی درهم می‌آمیخت: شعر می‌خواندند، سخن می‌راندند، نغمه می‌سرودند، پای می‌کوفتند. یکی از برنامه‌های درخشان آموزش عشایری همین بود. ماهی نبود که دانشسرا کارآموزی و جشنی از این‌گونه نداشت.

سالن بزرگ و جادار دانشسرا پُر از همه‌همه بود. شاگردان، هر کس سعی داشت که به صندلی‌های جلو دست یابد و به صحنه‌ی آزمایش و نمایش نزدیک‌تر باشد. همه در تب و تاب بودند. آرام و قرار نداشتند و برای دیدار

بچه‌ها و آموزگار فداکارشان لحظه‌شماری می‌کردند. سر انجام، انتظار پایان یافت و کودکان به سالن دانشسرا قدم نهادند. پرچم‌های کوچک ایران در دستشان بود. آموزگارشان جوانی سر به زیر و فروتن، همراهشان بود. بچه‌ها هلهله کردند. غریو شادی و شعف، سالن را شکافت. فریاد «ای ایران...» به آسمان رفت. به زودی کار نمایش و آزمایش آغاز شد و آموزگار کوشا و با ذوق دبستان و شاگردان تیز هوش و هنرمندش غرق ستایش و تحسین گشتند.

کودکان دبستان در همه‌ی رشته‌ها و زمینه‌های تحصیلی مهارت و تسلط داشتند ولی هنگامی که نوبت درس جغرافیا رسید کارشان جلوه‌ی دیگری داشت. در ترسیم نقشه‌ی ایران و استان‌های ایران و توصیف زیبایی‌های ایران، بسیار هنرنمایی کردند. با ترسیم ماهرانه‌ی نقشه‌ی هر استان، شعری را با صدای بلند درباره‌ی همان استان می‌خواندند و این هم، یکی از راه و رسم‌های شیرین و دلنشین دبستان‌های عشایری بود. با استان خراسان این شعر از «حسن غزنوی»، طنین انداخت:

هر نسیمی که به من بوی خراسان آرد
چون دم عیسی در کالبدم جان آرد...
فارس، شعر مشهور «لطفعلی صورتگر» داشت:

هر باغبان که گل به سوی برزن آورد
شیراز را دوباره بیاد من آورد
نقشه‌ی گیلان و دیلمان را کشیدند با قصیده‌ی معروف «ملک الشعرا ی بهار»:
هنگام فرودین که رساند زما درود
بر مرغزار دیلم و طرف سپیدرود...
برای مازندران از «فردوسی بزرگ» مدد گرفتند:
که مازندران شهر ما یاد باد
همیشه بر و بومش آباد باد...
با اصفهان:

ای به هنر سمرمی چشم جهان
خاک هنر خیز من ای اصفهان...
آذربایجان را از یاد نبردند با شاه غزلی از حافظ شیرین سخن:
ای صباگر بگذری بر ساحل رود ارس
بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس...

مگر می‌شد، میرزا آقا خان را با آن شعر قشنگش درباره‌ی ایران و کرمان، فراموش کرد :
خوشا مرز ایرانِ عنبر نسیم که خاکش گرامی‌تر از زر و سیم
گراز ملک کرمان سرایم، رواست که هندوستانی خوش آب و هواست...

برای ایران و همه جای ایران اشعاری نغز داشتند و خواندند. نقشه‌ی خوزستان را جوانی خوش قد و بالا با گچ رنگی و زیبایی کشید و با صدایی زلال، قصیده‌ی غرور انگیز حسین مسرور را قرائت کرد :
سلام من به خوزستان، پیام من به سامانش به بهمنشیر جوشان و به کارون خروشان...

دیدن پیشرفت‌های حیرت انگیز درسی و شنیدن اشعار و قصایدی از این قبیل، از زبان و دهان کودکان بسیار غرور آفرین و دلنشین بود. همه‌ی بچه‌ها، غرق سکوت و سراپا گوش بودند.

یکی از دبیران دلسوز دانشسرا، اشک شوق به چشم، برخاست و خطاب به جمع شاگردان پرسید : «چرا امروز بیش از همیشه، تشنه‌ی شنیدن بودید و این گونه با جان و دل، گوش می‌دادید؟»

یکی از بچه‌ها، برخاست و گفت : برای آن که امروز، از بزرگی و عظمت و زیبایی‌های میهن عزیزمان ایران، سخن گفته می‌شد و ما اکنون فهمیدیم که «همه جای ایران، سرای من است.»

«محمد بهمن بیگی، اگر قره قاج نبود، با کاهش و اندکی تغییر»

• ایستگاه اندیشه

- ۱- زیباترین بخش این نوشته، کدام قسمت است؟ چرا؟
- ۲- نظر شما درباره‌ی آخرین جمله‌ی این نوشته، چیست؟

فصل هفتم

فرهنگ و هنر

میوه‌ی هنر

از جورِ تَبَر، زار بنالید سپیدار
 از تیشه‌ی هیزم شکن و آزه‌ی نجار
 کاین موسم حاصل بود و نیست تور ابار
 شد توده در آن باغ، سحر، هیمه‌ی بسیار
 بگریست سپیدار و چنین گفت دگر بار
 اندام مرا سوخت چنین ز آتش اِدبار
 ناچیزی تو، کرد بدین گونه تو را خار
 فرجام، به جز سوختش نیست سزاوار
 ای میوه فروش هنر، این دکه و بازار
 کردار نلگو کن، که نه سودی ست ز گفتار
 روز عمل و مزد، بود کار تو دشوار

«پروین اعتصامی»

آن قصه شنیدید که در باغ، یکی روز
 کز من نه دگر بیخ و بُنی ماند و نه شاخی
 گفتش تبر آهسته که جرم تو همین بس
 تا شام، نیفتاد صدای تبر از گوش
 دهقان چو تنور خود ازین هیمه برافروخت
 آوخ که شدم هیزم و، آتشگر گیتی
 خندید برو شعله، که از دست که نالی
 آن شاخ که سر برکشد و میوه نیارد
 جز دانش و حکمت نبود میوه‌ی انسان
 از گفته‌ی نا کرده و بیوده چه حاصل
 آسان گذرد گر شب و روز و مه و سالت

خودارزیابی

- ۱- علت قطع کردن درخت سپیدار چه بود؟
- ۲- از نظر شاعر «میوه‌ی انسان» چیست؟
- ۳- به نظر شما، پیام این شعر چیست؟
- ۴-

یادآوری

الف) کلمه‌ی «آوَح» را که در درس خواندیم یک واژه است، اما معنای یک جمله‌ی کامل را بیان می‌کند. گاهی برای حالت‌هایی مانند آرزو، اندوه و شادی و... از کلمه‌هایی مانند: ای کاش، افسوس، آفرین و... استفاده می‌کنیم. این کلمات را شبه جمله می‌گویند. این کلمات در ظاهر، مانند یک جمله نیستند ولی معنای یک جمله‌ی کامل را بیان می‌کنند. به همین سبب، شبه جمله هستند.

ب) به کلمه‌های زیر توجه کنید:

پار _____ پارسال

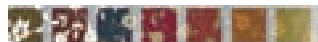
دی _____ دیروز

مه _____ ماه

گاهی شاعران از کلمات کوتاه شده‌ای مانند: «پار، دی، مه، گه و شه» استفاده می‌کنند، لازم است هنگام بیان معنی، به این کلمات توجه داشته باشیم.

کارگاه درس پژوهی

- ۱- منظور شاعر از مصراع «کردار نکو کن، که نه سودی ست ز گفتار» چیست؟
- ۲- چند شخصیت در این شعر حضور دارند؟ درباره‌ی نقش هر یک، گفت و گو کنید.
- ۳- شعر «میوه‌ی هنر» را با راهنمایی معلم خود، در کلاس به صورت یک نمایش اجرا کنید.





افلاطون و مرد جاهل

گویند روزی افلاطون نشسته بود. مردی جاهل نزد او آمد و نشست و شروع کرد به حرف زدن. در میانه‌ی سخن، گفت: «ای حکیم! امروز فلان مرد را دیدم که سخن تو می‌گفت و تو را دعا می‌کرد و می‌گفت: افلاطون، بزرگ مردی است که هرگز کس چون او نبوده است و نباشد، خواستم که شکر و سپاس او را به تو رسانم.»

افلاطون چون این سخن بشنید، سرفرو برد و بگریست و سخت دلتنگ شد. این مرد گفت: «ای حکیم! از من چه رنج آمد تو را که چنین تنگدل گشتی؟» افلاطون گفت: «از تو رنجی به من نرسید ولیکن برای من از این بدتر چیست که جاهلی مرا بستاید.»



* چرا هنگامی که افراد نادان از ما تعریف می‌کنند، نباید خوش‌حال شویم؟





کتاب خوانی

بدان که قصه خواندن و شنیدن، فایده‌ی بسیار دارد:
اول آن که از احوال گذشگان خبردار شود.
دویم آن که چون عجایب بشنود، نظر او به قدرت الهی، گشاده گردد.
سیم، چون محنت و شدت گذشگان شنود، داند که هیچ کس از بند محنت آزاد نبوده است، او را تسلی
باشد.

چهارم، چون زوال ملک و مال سلاطین گذشته شنود، دل از مال دنیا و دنیا بردارد و داند که با کس،

وفا نکرده و نخواهد کرد.

پنجم، عبرت بسیار و تجربی بی شمار او را حاصل شود.

و خدای تعالی با حضرت رسول (ص) می‌گوید: «ای محمد، ما از قصه‌های رسولان و خبرهای پیغمبران، بر تو می‌خوانیم. آن چه بدان، دل را ثابت گردانیم و فایده‌های کلی تو را حاصل گردد». (قرآن کریم، سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۲۰).

پس معلوم شد که در قصه‌های گذشتگان، فایده‌ای هست و خواننده و گوینده و شنونده را از آن فایده رسد. اگر پرسند که قصه خوانی، چند نوع است؟ بگوی دو نوع: اول حکایت‌گویی و دوم نظم خوانی.

اگر پرسند که آداب حکایت‌گوییان چند است؟

بگوی: اول آن که قصه‌ای که ادا خواهد کرد، باید که بر استاد خوانده باشد و با خود تکرار کرده باشد تا فرو نماند. دوم آن که چست و چالاک، به سخن در آید و خام نباشد.

سیم باید که داند که جماعت، لایق چه نوع سخن است، بیش‌تر، از آن گوید که مردم، راغب آن باشند. چهارم، نثر را وقت وقت، به نظم آراسته گرداند که بزرگان گفته‌اند: نظم در قصه خوانی چون نمک است در دیگ؛ اگر کم باشد، طعام بی مزه بود و اگر بسیار گردد شور شود. پس اعتدال، نگاه باید داشت.

پنجم، سخنان محال و گزاف نگویند که در چشم مردم، سبک شود.

اگر پرسند که آداب نظم خوانی چند است؟

بگوی: اول آن که به آهنگ خواند.

دوم، سخن را در دل مردم بنشانند.

سیم، اگر بی‌مشکل پیش آید، شرح آن با حاضران بگوید.

چهارم، چنان نکلند که مستمع، ملول گردد.

پنجم، صاحب آن نظم را در اول یا در آخر، یاد کند و فاتحه و تکبیر گوید.

«کمال الدین حسین واعظ کاشفی، فتوت نامہ سلطانی»

خودارزیابی

- ۱- سه مورد از فایده‌های قصه خواندن را بیان کنید .
- ۲- چرا باید در آغاز یا پایان نوشته از شاعر یا نویسنده‌ی آن یاد کرد؟
- ۳- اگر بخواهید قصه‌ای برای خواندن انتخاب کنید، چه ویژگی‌هایی را برای آن در نظر می‌گیرید؟
- ۴-

یادآوری



- هر داستان از قسمت‌های (عناصر) مختلفی تشکیل می‌شود که در این جا با برخی از آن‌ها آشنا می‌شویم.
- * موضوع داستان : فکر اولیه‌ای که به ذهن نویسنده می‌رسد و کل فضای داستان را دربر می‌گیرد، موضوع داستان است. در شعر میوه‌ی هنر موضوع داستان «ثمر بخشی و مفید بودن» است.
- * شخصیت پردازی : افراد حاضر در داستان را شخصیت می‌گویند. مثلاً در درس «میوه‌ی هنر»، می‌توان به سپیدار، تبر، شعله و هیزم شکن اشاره کرد .
- * زاویه‌ی دید : شیوه‌ای که نویسنده برای بیان داستان، انتخاب می‌کند و از زبان او سخن می‌گوید. زاویه‌ی دید داستان، مشخص می‌کند که داستان از دید چه کسی، بازگو شده است.

کارگاه درس پژوهی

- ۱- با توجه به آداب نظم (شعر) خوانی، درس میوه‌ی هنر را در گروه خود بررسی کنید.
- ۲- درباره‌ی «ویژگی‌های یک کتاب خوب» در گروه بحث کنید.
- ۳- یکی از داستان‌های شاهنامه را به شیوه‌ی نقالی در کلاس اجرا کنید.



ستاره‌ی روشن

چنان خواندم که چون بزرگهر حکیم، برادران را وصیت کرد که « در کتب خوانده‌ام که آخر الزمان پیامبری خواهد آمد، نام او محمد مصطفی (ص) اگر روزگار یابم، نخست کسی من باشم که بدو گروم، شما هم فرزندان خود را چنین وصیت کنید تا بهشت یابید».



حکما و علما نزدیک وی می آمدند و می گفتند که ما را از علم خویش بهره دادی و هیچ چیز دریغ نداشتی تا دانا شدیم، ستاره‌ی روشن ما بودی که ما را راه راست نمودی، ما را یادگاری ده از علم خویش.

گفت: وصیت کنم شما را که خدای، عَزَّوَجَلَّ، به یگانگی شناسید و وی را اطاعت دارید و بدانید که کردار زشت و نیکوی شما می بیند و آنچه در دل دارید، می داند و زندگانی شما به فرمان اوست.

نیکویی گوید و نیکوکاری کنید که خدای، عَزَّوَجَلَّ، که شما را آفرید برای نیکی آفرید و زینهار تا بدی نکنید و از بدان دور باشید که بدکننده را زندگانی، کوتاه باشد و پارسا باشید و چشم و گوش و دست از حرام و مال مردمان، دور دارید.

راست گفتن پیشه گیرید که روی را روشن دارد و مردمان، راست گویان را دوست دارند و راست گوی هلاک نشود. و از دروغ گفتن دور باشید که دروغ زن ارچه گواهی راست دهد، نپذیرند.

و مردمان را عیب مکنید که هیچ کس بی عیب نیست؛ هر که از عیب خود ناینجا شد، نادان تر مردم باشد. و خوی نیک، بزرگ تر عطا‌های خدای است عَزَّوَجَلَّ. و از خوی بد دور باشید که بندگرن است بر دل و بر پای، همیشه بدخو در رخ بزرگ باشد و مردمان از وی به رخ. و نیکو خوی در هر دو جهان ستوده است. و هر که از شما به زاد بزرگ تر باشد، وی را بزرگ تر دارید و حرمت او نگاه دارید.

«تاریخ بهقی، ابوالفضل بهقی»





بخوان و حفظ کن

به کیتی، به از راستی، پیشه نیست

به کیتی، به از راستی، پیشه نیست
سخن گفتن کثر ز بیچارگی است
هر آن کو که گردد به کرد دروغ
همه نیک نامی، به و راستی
همه راستی کن که از راستی
کشاده است بر ما، در راستی
هر آن کس که با تو نگوید درست
مکن دوستی با دروغ آزمای

ز کزتی بتر، هیچ اندیشه نیست
به بیچارگان بر، بیاید گریست
ستم کاره خوانیمش و بی فروغ
که کرد ای پسر، سود در کاستی؟
نیاید به کار اندرون، کاستی
چه کویم خیره، در کاستی؟
چنان دان که او دشمن جان توست
همان نیز با مرد ناپاک رای

«شاهنامه، فردوسی»

خودارزیابی

- ۱- یادگار بزرگمهر به حکما و علما چه بود؟
- ۲- پدر و مادر شما معمولاً چه سفارش‌هایی در انجام کارها دارند؟
- ۳- چرا نیکو خوی در هر دو جهان، ستوده است؟

یادآوری



- ۱- به کلمه‌های زیر دقت کنید.
- (زشت، نیکو)
- (راستگو، دروغ‌زن)
- (خوی نیک، خوی بد)
این کلمات مخالف یکدیگر هستند.
آوردن دو کلمه با معنی متضاد موجب زیبایی و لطافت سخن می‌گردد. تضاد باعث تلاش ذهنی می‌شود.
مانند:

- الف) گدای نیک انجام به از پادشاه بد فرجام. (سعدی)
کلمات «نیک انجام» و «بد فرجام» مخالف یکدیگرند.
ب) هرچه زود برآید، دیر نیاید. (سعدی)
۲- به جمله‌های زیر توجه کنید.
- برادران را وصیت کرد.
- وصیت کنم شما را
در گذشته، گاهی در جملات از حرف اضافه‌ی «را» به جای «به» استفاده شده است.

کارگاه درس پژوهی

- ۱- درباره‌ی جمله‌ی «هر که از شما به زاد بزرگ‌تر باشد، وی را بزرگ‌تر دارید»، با افراد گروه، گفت‌وگو کنید.
- ۲- نمایشنامه‌ای را طراحی نموده، در آن، رفتار دو انسان نادان و دانا را نشان دهید.
- ۳- با توجه به متن درس، چگونه می‌توانیم، ستاره‌ی روشنی برای خود و دیگران باشیم؟





بخوان و بیندیش

آوای گنجشکان

شیخ مکتب‌خانه بر تشکچه نشسته بود و بر بالش تکیه داشت. کودکان نیز بر تشکچه‌های خویش بودند و سر در کتاب حافظ داشتند. قرآن خوانده بودند و شیخ گفته بود: اکنون به آواز گنجشکان گوش می‌دهیم. کودکان در سکوت، به آواز گنجشکان درخت مکتب‌خانه، گوش می‌دادند. عادت بود، میان دو درس، سکوت بود و گوش دادن به جیک جیک گنجشکان که فراوان بودند بر درخت. غوغا می‌کردند گنجشکان. عجب بود که هنگام درس، ساکت بودند. سر بر بال و سینه می‌گذاشتند. در خود بودند هیچ صدایی نبود، جز صدای شیخ که می‌خواند: «بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود».

صدای کوفتن کوبه‌ی در مکتب آمد. شیخ گفت: کسی برود، ببیند کیست؟

«ممنون» بود که آمده بود. «ممنون» همه‌ی آن چیزهایی که حافظ گفته بود، داشت، ممنون مست کتاب بود و عاشق دانش، ظاهری آشفته داشت و پیراهنی کهنه. «مجنون» هم صدایش می‌کردند. اهل بحث بود و مدعی دانایی. پس از هر بحث، قانع می‌شد یا نمی‌شد، می‌گفت «ممنون» و می‌رفت. هر جا کتابی بود، مکتبی بود، می‌رفت و می‌گفت: به من چیزی بیاموزید.

شیخ خواست او را رد کند، میانه‌ی درس آمده بود. گفت: به تو چه بیاموزم، که ندانی! به گفته‌ی خود «همه چیز دانی!»

ممنون در میان کودکان نشست. تشکچه نداشت، بر حصیر نشست. میان سال بود و سرگردان. سرگردان در شهر، رها از قید و بند. ریسمانی بر کمر می‌بست و کتاب‌ها زیر بغل داشت.

ممنون بر حصیر زانو زد، پیش شیخ. کتاب در کنار نهاد: بخوان شیخ، چه می‌خواندی؟

شیخ به آهنگ خوش، همان شعر حافظ را خواند: بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود.

گنجشکان ساکت بودند. ممنون، سر به زیر انداخت و به فکر فرو رفت. سپس، برخاست صدایش را بلند کرد، گویی با حافظ، در سال‌های سال پیش، سخن می‌گفت.

بعد، رو کرد به شیخ: ای شیخ، مرا چیزی بیاموز. نصیحتی کن. امروزم را شاداب و شیرین کن. چنان که این کودکان امروزشان با خلق خوش تو گوارا می‌شود. شیخ، این مکتب «فلک» ندارد. کودکان را چه گونه بر سر عقل می‌آوری، بی‌چوب، بی‌فلک؟ به هر مکتب رفتم، چوبی و فلکی دیدم، آویخته بر دیوار.

شیخ، آرام و اشک در چشم گفت: این جا گنجشکان هم درس می آموزند. چوب و فلک راه و روش آنان نیست. کودکانشان را پرواز و دانه برچیدن می آموزند، بی چوب و فلک.

– به من چه می آموزی، شیخ؟ تو بزرگی.

– من چیزی ندارم که به تو بیاموزم. از من تعریف نکن.

ممنون پیش رفت، پیش شیخ زانو زد، بر دست او بوسه داد: «به من چیزی بیاموز، شیخ.» چشمش به اشک نشست.

شیخ دست در گردن او انداخت و موهای پریشان او را نوازش کرد: پسرم، حافظ بخوانم برایت؟

– حافظ در سر و قلب من است. هزاران بار خوانده‌ام. چیزی دیگر بخوان.

– سعدی چه؟ گلستان و بوستان؟



– هرچه بگویی خوانده‌ام، هرچه به این کودکان می‌آموزی، بارها و بارها خوانده‌ام. می‌دانم، می‌دانم، بسیار می‌دانم. چیزی به من بیاموز که ندانم.

شیخ، کوزه‌ی آب خویش که در کنار داشت، پیش ممنون گذاشت. کوزه‌ی دیگر از کودکی گرفت. کوزه‌ی خویش به ممنون داد.

– آب نخواستم، کوزه نخواستم. به من چیزی بیاموز.

– شیخ گفت: کوزه را نگه دار تا در آن، آب این کوزه ریزم.

شیخ از کوزه‌ی خود در کوزه‌ی ممنون آب ریخت. کوزه در دست ممنون پر بود. آب از سر آن ریخت.

ممنون گفت: به من چیزی بیاموز.

بار دیگر، شیخ در کوزه‌ی پر، آب ریخت. ممنون گفت: این کوزه جا ندارد. مرا دیوانه می‌دانی. آری، من

دیوانه‌ام. ممنونم. آنچه باید بیاموزم، آموختم. ممنون... ممنون.



ممنون برخاست، آب کوزه در کنار درخت، خالی کرد. کوزه‌ی خالی پیش شیخ آورد و گفت: این یعنی، «خالی شو تا پر شوی» من پر بودم و پُر گفتم از خود، اکنون خالی‌ام، هیچم و هیچ نمی‌دانم. حالا مانند این کودکان‌ام. با من از هر چیز بگو، از ابتدا آغاز کن. من کی‌ام. به من بگو: «من کی‌ام، تو کیستی؟» شیخ لبخند زد و گفت: به آواز گنجشکان گوش کن، هزاران سخن در آوازشان است. گوش کن، می‌شنوی. ممنون ساکت شد. کودکان او را می‌دیدند که همه‌ی وجودش گوش شده است. گنجشکان غوغا کردند. از درخت برخاستند و در هوای مکتب چرخ زدند و بازگشتند و بر شاخه‌ها نشستند. ممنون سر برگرداند، گنجشکان را دید. گنجشکان در شاخه‌ها گفت‌وگو می‌کردند. شیخ گفت: چه می‌شنوی؟ بر کودکان بازگو. ممنون برخاست، رو کرد به کودکان با صدای بلند گفت:

برک درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقش دقتی است معرفت‌کردگار

نقل از گنجشکان، غلام شما ممنون.

ممنون، ریسمانی که بر کمر داشت، سفت کرد. گرهی دیگر زد. کتاب‌هایش را در بغل گرفت و به سوی درِ مکتب رفت.

شیخ نگاهش کرد، کودکان دیدند که با خود شعر می‌خواند و می‌رود. گنجشکان در شاخه‌های درخت، جیک‌جیک می‌کردند.

عماد (یکی از شاگردان) گفت: چرا با او چنین کردی. مهربانی و هم‌زبانی کردی. او از ما نیست، دیوانه‌ای سرگردان است، که مکتب‌های شهر را یک‌به‌یک می‌گردد. به آنان می‌گوید: «چیزی به من بیاموزید» بسیاری از آنان در مکتب را به روی او بسته‌اند.

شیخ گفت: او نعمتی است که هر کس قدر او نمی‌داند.

یکی از بچه‌های مکتب، برخاست و گفت: او چه نعمتی است، جز پرگویی و ادعا و درهم ریختگی ظاهر. شیخ گفت: او این‌جا نیست. غیبت او نکنیم. به هر حال، او امروز، محفل ما را روشن کرد و درسی به ما داد، از هر کس باید چیزی آموخت. هر جا می‌تواند برای ما مکتب باشد.

«هوشنگ مرادی کرمانی، آب انبار، با تلخیص و اندک تغییر»

• ایستگاه اندیشه

- ۱- به نظر شما چرا، شیخ مکتب‌خانه ابتدا از آموزش دادن به ممنون خودداری می‌کرد؟
- ۲- به نظر شما زیباترین بخش این داستان، کدام قسمت است، چرا؟

نیایش

زما خدمت آید، خدایی تورا است
همه نیستند، آن چه هستی تویی
تویی آفریننده‌ی هر چه هست
چراغ هدایت تو بر کرده‌ای
برون ز آن که یاریگری خواستی
به نیروی تو یک بیک زنده ایم
تو خشنود باشی و من رستگار

«نظامی»

خدایا، جهان پادشاهی تورا است
پناه بلندی و پستی تویی
همه آفریدست بالا و پست
خرد را تو روشن بصر کرده‌ای
جهانی بدین خوبی آراستی
خداوند مایی و ما بنده ایم
رهی پیشم آور که فرجام کار

واژه‌نامه

آ

إحیاء: زنده نمودن، بازگرداندن

أذرگشسب: به معنی آتش تند و تیز، نامی است در شاهنامه‌ی فردوسی که در اصل، اسم یکی از سه آتش مقدّس بوده، اما در شاهنامه به معنای آتش جهنده و کنایه از هر چیز مورد نیایش و ستایش آمده و نیز اسم یکی از پهلوانان است.

آراسته: منظم، مزین

أفات: جمع آفت، آسیب‌ها

آکنده: پر، لبریز

آمرانه: امری، دستوری، فرمان دادن، بالحن دستور و

فرمان چیزی بر زبان آوردن.

أوا: آواز، بانگ، صوت

أوَّخ: دریغ، افسوس، آخ

الف

أبرمرد: مرد بزرگ

اتحاد: یکپارچگی، یکی شدن

اختلاف: نزاع، ناسازی، عدم موافقت

أدا: رمز و اشاره – حرکتی که از روی تقلید باشد

إدبار: بدبختی، نگون بخت

أدعا: طلب کردن مزیتی برای خود

ارچه: اگرچه

أزلی: همیشگی، بی آغاز، ابدی

استماع: گوش کردن

أسرار: رازها، سِرّها، جمع سِرّ

أشرف: گرامی‌تر، شریف‌تر

اطاعت: پیروی

اطلس: پارچه‌ی ابریشمی

اعتبار: آبرو، ارزش، قدر

اعتدال: میانه‌روی

إغما: بیهوش شدن

افتادگی: خضوع و فروتنی

افتخار: سرافرازی

افراخته: برکشیدن، بالا بردن، بلند ساختن

أقلّاً: کمترین مقدار

التفات: توجه

التهاب: برافروختگی

الفاظ: جمع لفظ، کلام

ألفت: دوستی، انس، خو گرفتن

ألکن: کسی که زبانش به هنگام صحبت، گیر می‌کند.

ألوان: رنگ‌ها، رنگارنگ، جمع لون

امتداد: کشیده شدن، دراز شدن

انبان: کیسه‌ای بزرگ از جنس پوست گوسفند دباغی شده

أنجب: ارجمندتر، شریف‌تر، نجیب‌تر

أنس: دوستی، رفاقت، ألفت

أوراق: اجزای چیزی، پاره‌ها، جمع ورق.

أوراق فروشی: مکانی که در آن، پاره‌های اتومبیل یا

وسایل دیگر فروخته می‌شود.

اولی تر: برتر، شایسته تر

اهریمن: دشمن، شیطان، کسی که منش پلیدی دارد.

ایلات: جمع ایل، اقوام عشایری

ب

باطن: درون و نهان هر چیز یا کس

بخیل: حسود

بدخو: بداخلاق، اخمو

بدرقه: همراهی کردن، مُشایعت

بدوگروم: تابع او شوم، از او اطاعت کنم، به او می‌گروم.

برحذر باش: مواظب باش، بپرهیز، آگاه باش

برزن: کوی، محله، کوچه

برکند: کند، جدا کرد

برکه: آبگیر

برنا: جوان

برومند: باثمر، کامیاب، آبرومند

برهه: مقطع، بخشی از زمان

بزاز: پارچه فروش

بساط: پهنه‌ی زمین، گستردنی

بسنده: کامل، کافی

بصر: بینایی، روشنی دیده، دیدن

بعثی: نیروهای ارتش عراق در زمان صدام

بل: بلکه

بن: بیخ، بنیاد

بند: طناب، ریسمان

بنداخت: انداخت

بوریا: حصیر بافته شده از نی

بوستان: باغ، فضای سبز، گلزار

بیخ: بن، ته، ریشه

بیشه: جنگل

پ

پار: سال گذشته

پارسا: پرهیزگار، پاک دامن

پاینده: پایدار، استوار، پابرجا

پُراُبَهِت: با شکوه

پرت: بی معنی، بی ارتباط، بیهوده

پُرچانگی: پرحرفی، وراجی

پرخاش: درشتی، ستیزه جویی

پُرمَدعا: از خود راضی

پرهیزگار: پاک دامن، پارسا

پروردگار: پرورش دهنده، یکی از نام‌های باری تعالی

پرورده: پرورش یافته

پرورنده: رشد دهنده

پشت سر نهاد: گذشت، رد کرد، عبور کرد

پلنگ افکن: نیرومند، قدرتمند

پوتین: چکمه، نوعی پای پوش

پود: نخ‌های قالی بافی

پوزش پذیر: پذیرنده‌ی خطا و پوزش، بخشنده‌ی گناه

پی: پا، قدم، گام

پیشه: کار، حرفه

پیشوایان: رهبران، مقتدایان

پیغامبران: پیام‌آوران، پیام‌بران

پیکر: تن، هیكل، اندام، جسم

پیلتن: تناور، تنومند، بزرگ جثه

ت

تأخیر: عقب انداختن، درنگ کردن

تبلیغ: رساندن پیام

تپیدن: جنبیدن، حرکت داشتن

تحویل: انتقال دادن، جابه‌جا کردن، رساندن

تدبیر: راه‌حل، چاره

تسلط: مسلط شدن، چیره شدن

تسلّی: آرامش دادن، کاستن از اندوه کسی

جست : جهش، یرش
 جسور : بی باک، شجاع، دلاور
 جوانمردی : سخاوت، بخشندگی
 جوهر : بر وزن گوهر، سنگ گرانبها
 جهان‌دیده : کسی که سفر بسیار کرده و بیش‌تر شهرهای
 دنیا را دیده و تجربه اندوخته

چ

چاره : تدبیر، علاج، درمان
 چاک چاک : پاره پاره
 چراخور : چراگاه، علفزار
 چُست : چابک، تند و تیز، چالاک
 چشمداشت : امید و خواهش، توقع و انتظار
 چشمگیر : بزرگ، قابل توجه
 چنو : چون او، مانند او
 چیره‌دست : هنرمند، ماهر، زبردست

ح

حاجت : نیازمندی، نیاز، احتیاج
 حادثه : پیشامد تازه، واقعه، رویداد
 حاسد : حسود، حسادت‌کننده، رشک‌برنده
 حُبّ الوطن : میهن‌دوستی، دوست داشتن وطن
 حبه : دانه
 حُجره : غرفه، اتاق، خانه
 حُسن خُلق : اخلاق نیکو، خوش رفتاری
 حشر : گرد کردن مردم، گروه، انبوه، فوج
 حصیر : نوعی فرش یا گسترده‌نی که از نی یا گیاه دیگری
 بافته می‌شد.
 حُقه باز : شعبده باز، فریب‌دهنده
 حَک : خراشیدن، تراشیدن
 حُکما : جمع حکیم، دانشمندان
 حواس : جمع و حس، قوه‌ی نفسانی که اشیا را درک

تعالی : بلند مرتبه، برتر
 تعرّض : دست‌درازی کردن
 تعلّل : درنگ کردن، بهانه آوردن، کوتاهی
 تفاوت : فرق، اختلاف، ناسازی
 تفت : گرم، تند، تیز
 تفته : داغ، گداخته، گرم
 تقدیر : سرنوشت
 تکاپو : جست‌وجو
 تکبر : غرور، خودخواهی
 تل : تپه، پشته
 تمثیل : مثال آوردن
 تمجید : ستودن، تعریف کردن
 تن‌پروری : تبلی، کاهلی، سستی
 تواضع : فروتنی، خاکساری
 توده : تپه و پشته، جمع کردن
 توفنده : باجوش و خروش، خروشان
 تهی مغز : نادان، کسی که کارهای نادرستی انجام دهد،
 سبک مغز

تیمار : غمخواری و دلسوزی

ث

ثابت : پایرجا، استوار
 ثنا : ستایش، ذکر نیکویی‌ها
 ثواب : کار خوب و پسندیده

ج

جادوگر : افسونگر
 جانکاه : رنج‌دهنده، آزاردهنده
 جایز : روا، مناسب، شایسته
 جبار : قادر، متکبر
 جبریل : جبرئیل، فرشته‌ای که وحی را بر پیغمبر نازل

می‌کرد.

کند.

حیلت ساز : مکار، حیله گر، چاره گر
حیله گری : بدجنسی، اهل مکر و نیرنگ بودن

خ

خاطر : آنچه از دل گذرد، اندیشه و خیال
خاور : شرق

خجالت : شرمندگی، شرمساری
خُجند : نام شهری در کشور فارسی زبان تاجیکستان

خرافی : سخن بیهوده و باطل

خرامان : خرامیدن، بازیابی و ناز راه رفتن
خُردی : کوچکی، خُردسالی

خصلت : صفت ذاتی، خوی، طینت

خلاف : ناسازگاری کردن، مخالفت

خلال : چوب باریک که لای چیزی بگذارند.

خَلق : آفریده، مردم

خُلُق : خوی و منش

خواجه : صاحب، بزرگ، سرور

خوار : پست و حقیر

خوان : سفره

خودپسندی : خودخواهی

خودکامه : خودسر، خودرأی، نافرمان

خوش رأیی : خوش عقیدگی، مثبت اندیشی، خوش فکری

خیره : بی پروا، گستاخ، لجباز

د

دار و ندار : دارایی، مال و ثروت

دُرشتی : ناهمواری، تندی

دریغ : افسوس، حسرت

دژبانی : نگهبانی، قسمت کوچکی از سازمان ارتش

دستگیر : یاریگر، گیرنده‌ی دست، کمک کننده

دلاویز : دلپسند، مرغوب، دلخواه

دلباز : جای وسیع و باصفا

دلجویی : عذر خواهی کردن، مهربانی کردن

دلکش : دلپذیر، دلپسند

دلگیر : تنگ و نامناسب، درجایی به معنی ناراحت و

اندوهگین

دوره گرد : فروشنده‌ی بدون محل کسب و در حال

حرکت

دیلمان : نام ناحیه‌ای قدیمی در گیلان، گیلان

دیه : روستا، قریه

ذ

ذکر : یاد کردن، دعاگفتن

ذهن : هوش، فهم

ر

راغب : مایل، علاقه مند

رایت : پرچم، درفش، علم

ربیع : بهار، هنگام بهار

رحمان : بخشنده، از صفات خدای بزرگ

رخ تابیدن : چهره برگرداندن

رَصَدخانه : مکانی که در آن به تماشای علمی آسمان

و مطالعه در اوضاع ستارگان می پردازند .

رَمه : دسته‌ی حیوانات، گله‌ی گاو و گوسفند

روبهک : روباه کوچک

رویداد : اتفاق، حادثه

رهنمود : راهنمایی، نشان دادن راه صحیح در کاری

ز

زاد : سن، زمان عمر

زار : ناتوان، ضعیف، نحیف

زاغ : پرنده‌ای حلال گوشت شبیه به کلاغ

زاغکی : زاغ کوچک

سهمگین : خوفناک، ترسناک، ترس آور

سیرت : روش، خوی و خُلق

سیمرخ : پرنده‌ای است افسانه‌ای که گویند بسیار

بزرگ بوده و در کوه قاف آشیان داشته و سی رنگ هم گفته شده است.

ش

شاخسار : شاخ و برگ، قسمت بالای درخت که پر شاخ و برگ باشد .

شتا : زمستان، فصل سرما

شبروان : کسانی که شب را برای عبادت و راز و

نیاز با خدا، بیدار هستند، عبادت کنندگان در شب، عارفان، حق شناسان.

شروط : جمع شرط، پیمان‌ها

شَعَف : خوش‌حالی، شادی

شُکوه : هیبت، عظمت

شوکت : شکوه و عظمت

شُنُفته : شنیده

ص

صاحب : هم‌صحبت، یار و دوست

صبا : باد، بادی که از سمت مشرق می‌وزد.

صخره : سنگ بزرگ و سخت

صرف کردن : خرج کردن

صعب : دشوار، سخت

صلاح : آشتی کردن، نیک شدن، درستی

صوت : بانگ، آواز، صدا

صیف : تابستان

ط

طاهر : پاک، پاکدامن، پاکیزه

طاقت : توانایی، قدرت

زر و سیم : طلا و نقره

زرین : طلائی، چیزی که از زر ساخته شده و یا به

رنگ زر می‌باشد.

زمزمه : سخن گفتن زیر لب

زوال : نابودی، رو به نیستی رفتن

زیبنده : برازنده، درخور

زینهار : زنه‌ار، آگاه باش

زی : زندگی کردن، زیستن

ژ

ژرف : عمیق

ژرفا : گودی، عمق

س

ساحت : فضای خانه، حیاط

سبو : کوزه‌ی سفالی

سپاس‌داری : شکرگزاری، سپاس‌گزاری

سپاس‌گزار : شکرگزار، قدردان

ستایش : ستودن، مدح خداگفتن

ستوده : ستایش شده، پسندیده

سحاب : ابر

سخاوت : بخشش، بخشندگی

سِرّ‌الله : سرّ الهی، راز خداوندی، اسرار الهی

سراب : آب نما، آنچه از دور آب به نظر می‌آید.

سربلندی : سرافرازی

سرکشی : نافرمانی، طغیان

سلاطین : پادشاهان

سَلیم : سالم، بی‌عیب، ساده‌دل، در حکایت «درخت

علم» این کلمه از روی طنز بیان شده است و در معنی نادان و

ناسالم به‌کار رفته است.

سَنَد : چیزی که به آن اعتماد کنند، نوشته، مدرک،

اسناد

طالع : بخت و سرنوشت

طایفه : جماعتی از مردم، گروه، قوم و خویش

طراوت : شادابی، تازگی

طریقت : راه و روش

طشت : ظرف بزرگ و فلزی

طعام : غذا

طعمه : خوردنی

طنین : صدای ناقوس، آواز

طواف : اطراف چیزی گشتن، دور زدن، زیارت

ع

عبرت : بند گرفتن

عبوس : اخمو، چهره درهم کشیده

عجایب : جمع عجیب، شگفتی‌ها

عُذر : بهانه

عزت : عزیز و گرامی بودن، سربلندی

عَزَوَجَلَّ : عَزَّ : عزیز است، جَلَّ : بزرگوار است

عطا : بخشش

عقاب : شکنجه کردن، مجازات

عَلیم : بسیار دان، عالم، اهل فضل و علم. در حکایت

«درخت علم» این کلمه از روی طنز بیان شده و به معنای بی‌خبر

و نادان است.

عمارت : ساختمان

عَنْبَر : شاه‌بو، ماده‌ای خوشبو

غ

غافل : بی‌خبر، فراموشکار

غالب : چیره، غلبه‌کننده، پیروز

غرض : قصد، هدف

غرق : زیر آب رفتن و خفه شدن، فرو رفتن

غریبانه : ناشناس، مانند افراد ناآشنا

غریب : نا آشنا، بیگانه

غزلیات : جمع غزل، نوعی شعر

غَش : بی‌هوش شدن، از حال رفتن

غلبه : چیره شدن، پیروزی

غنیمت : آنچه به دست آید، سود، فرصت مناسب

غیبت : پنهان شدن از نظر

ف

فاتحه : آغاز کار، اول چیزی، گشایش

فاخته : پرنده‌ای است شبیه کبوتر

فارغ : آرام و آسوده، بیکار

فاقد : بدون، بی‌بهره بودن، نداشتن

فخر : بالیدن، مباحات و افتخار کردن

فَر : شکوه، زیبایی

فراخ : گشاد، وسیع

فراز و فرود : بلندی و پستی

فرجام : پایان، آخر، عاقبت کار

فرسخ : فرسنگ، نوعی تعیین فاصله

فرق : تفاوت، اختلاف

فروتنی : تواضع، افتادگی

فروزندگی : درخشندگی

ق

قُمَری : پرنده‌ای خاکستری رنگ و کوچک تر از کبوتر

قُوا : نیروها، جمع قوه

قوی پنجه : زورمند، توانا

قیامت : محشر، روز رستاخیز

قیامت تأثیر : شگفت‌انگیز، چیزی که تأثیر بسیار زیادی

دارد، رویداد عجیب

قید : بند

ک

کارآموزی : کار یادگرفتن، دوره‌ی آموزشی

کاردانی : کارآموزدگی، لیاقت

مايه : مقدار، اندازه
مبادرت : اقدام کردن به کاری
مباهات : فخر کردن و نازیدن به چیزی
مبتلا : گرفتار
مبهم : بیچیده، نامعلوم
متفق : هماهنگ، با هم یکی شده
مجاورت : نزدیکی، همسایگی
مجلدات : جمع مجلد، مجموعه کتابی که جلد شده
باشد.

محاصره : اطراف کسی یا جایی را احاطه کردن
مدارا : با کسی به نرمی رفتار کردن
مدافعان : جمع مدافع، دفاع کنندگان
مدعی : ادعا کننده
مدهوش : بیهوش، عاشق و شیفته، حیران، متحیر و
سرگردان

مذلت : خواری و پستی
مرتفع : بلند، جای بلند
مَرَهْم : دوا، درمان
مَرغزار : چمنزار، سبزهزار
مرکب : جوهر، دوات
مستحب : کاری که انجام آن ثواب دارد.
مستضعف : ضعیف شمرده شده
مستمع : شنونده

مشاجرت : با هم نزاع و دعوا کردن
مشاورت : با هم مشورت کردن، همفکری
مُشفق : دلسوز
مَشَقَّت : سختی، رنج
مشکوک : مورد شک و گمان بودن
مَشکین : به رنگ مشکی، سیاه
مُصِرّ : پافشاری کننده، اصرار کننده
مصطفی : برگزیده و پاک
مضایقت : دریغ کردن، بر کسی سخت گیری کردن

کاردان : کارآموده، با تجربه و شایسته
کاروان سرا : محلی برای کاروان و یا قافله‌ی مسافران
کالبد شکافی : تحلیل، شناسایی اجزای یک چیز،
شکافتن پیکر برای آزمایش
کُتُب : جمع کتاب، کتاب‌ها
کرانه : کناره، ساحل دریا
کریمانه : با بخشندگی زیاد
کُلْفَت : زن خدمتکار
کم شمار : تعداد کم، اندک
کمند : طناب، بند، ریسمان
کوشندگی : با تلاش زیاد، کوشش کردن
کوفتن : کوبیدن
کوی : محله، بَرَزَن

گ

گذشتگان : در گذشته‌ها، کسانی که از دنیا رفته‌اند.
گزارف : دروغ، لاف
گمان : حدس، خیال، فرض

ل

لاف زدن : گفتار بیهوده گفتن، گزارفه گویی
لایق : سزاوار، شایسته
لَختی : مقداری، اندکی

م

مأئده : سفره، طعام، خوردنی
مات و مبهوت : سرگردان، حیران، شگفت‌زده
مأذنه : محل اذان گفتن
ماشاءالله : آن‌چه خدا خواست.
ماضی : زمان گذشته
مالک : صاحب چیزی، خداوند
مانده : خسته

مَطَّلَع : آغاز کلام، نخستین بیت غزل یا قصیده

معالجت : درمان کردن

معرفت : شناخت به علم و دانش

مَقَرَّر : جای قرار گرفتن و ماندن

مُقَرَّب : نزدیک شده، منزلت پیدا کرده

مَکَارَم : نیکویی‌های اخلاقی

مَلَایک : جمع مَلک، فرشتگان

مَلْعُون : مورد لعن و نفرین قرار گرفته

مَلک : زمین در تصرف کسی

مُتَمَّع : درخشان، آراسته

مَلُول : غمگین، آزرده

مَنْفَعَت : فایده، سود

مُنْهَدَم : ویران شده

موزون : دارای وزن و آهنگ، سنجیده

موسِم : هنگام، وقت و زمان چیزی

می‌دَرَد : پاره می‌کند

می‌نمایاند : نشان می‌دهد

میانه‌روی : اعتدال

ن

نُبْدی : نبودی

نَبوغ : هوشیاری، ذکاوت

نثر : کلام غیر شعری، غیر منظوم، نوشته‌ی معمولی

نخجیر : شکار، حیوانی را که شکار کنند

نعره‌زنان : فریادزنان

نَغز : خوب، نیکو، لطیف

نغمه : آواز، سرود، آهنگ

نفوذ : فرورفتن، اثر کردن

نفیس : گران‌مایه، مرغوب، باارزش

نمودی : نشان دادی

و

وَجْه : روی، چهره

وُحُوش : جمع وحش، حیوانات وحشی

وَرَثَه : جمع وراث، ارث برنده‌ها

ورزندگی : نیرومندی، ورزشکاری

وقوع : واقع شدن، اتفاق افتادن

وقوف : دانستن، آگاهی

ولا : محبت و دوستی، ولایت

ولایت : شهرستان‌ها، مناطق

وَلَع : حرص، علاقه‌ی شدید به چیزی

ه

هلاک : نابودی، نیست شدن

هم‌نوعان : همانندان، هم‌جنسان

هَمَّت : قصد، اراده و عزم قوی

هنگامه‌ای : معرکه‌ای، فریاد و غوغا و هیاهو

هول و هراس : ترس و بیم، وحشت

هیمه : هیزم، سرشاخه‌ی خشک درخت

ی

یال : موهای بلند پشت گردن اسب



نام نامه (اعلام)

آذریزدی، مهدی (۱۳۶۸-۱۳۰۱)

وی در خرمشاه واقع در حومه‌ی شهر یزد متولد شد. از سال ۱۳۳۶ با توجه به زمینه و مطالعات وسیع قبلی‌اش شروع به نوشتن داستان‌های گوناگون برای کودکان نمود. او با انتخاب سبک ویژه‌ای در تهیه و نگارش داستان‌هایش به صورت یکی از نویسندگان ورزیده و مطلع داستان‌های کودکان در ادبیات معاصر ایران درآمد. پنج کتاب در مجموعه‌ی «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» و پنج کتاب کوچک‌تر در مجموعه‌ی قصه‌های تازه از کتاب‌های کهن انتشار داد و حکایت منظومی به نام «شعر قند و عسل» یکی از مجموعه داستان‌های او برنده‌ی جایزه یونسکو در ایران و دیگری برنده‌ی کتاب برگزیده‌ی سال از طرف شورای کتاب کودک گردیده است.

ابراهیمی، نادر (۱۳۸۷-۱۳۱۵ ه. ش.)

نویسنده و سینماگری بود که با داستان‌های کودک و نوجوان فعالیت‌های فرهنگی‌اش را آغاز کرد. «کلاغ‌ها و سنجاب»، «دور از خانه»، «قصه‌های ریحانه خانم»، «قصه‌های سار و سبب»، «نوسازی حکایت‌های خوب قدیم برای کودکان» و ... بعضی از کتاب‌های کودک و نوجوان اوست. نخستین کتابش را به اسم «خانه‌ای برای شب» در سال ۱۳۴۱ نوشت. پس از انقلاب، زندگی امام خمینی (ره) را با نام «سه دیوار با مردی که از فراسوی باور ما آمد» نوشت. وی در خرداد ماه ۱۳۸۷ درگذشت.

اخلاق ناصری

اخلاق ناصری یکی از مشهورترین آثار خواجه نصیرالدین توسی است که در قرن ششم هجری قمری به پایان رسید. این اثر شامل سه فصل است. فصل اول مربوط به اخلاق فردی، فصل دوم، رفتار در محیط خانه و اداره زندگی و فصل سوم به علوم سیاسی پرداخته است.

اعتصامی، پروین (۱۳۲۰-۱۲۸۵)

پروین اعتصامی که نام اصلی او رخشنده می‌باشد، شاعر پر آوازه‌ی زبان فارسی است. وی در سال ۱۲۸۵ شمسی در تبریز دیده به جهان گشود. پدرش یوسف اعتصامی معروف به اعتصام الملک، از نویسندگان بنام ایران و مدیر مجله‌ای به نام بهار بود. اولین اشعار پروین نیز در همین مجله منتشر شد. سروده‌های پروین در زمینه‌ی موضوعات اجتماعی، اخلاقی و انتقادی است و حالتی اندرزگونه دارد. وی در سال ۱۳۲۰ خورشیدی درگذشت، آرامگاه وی شهر قم، کنار صحن مبارک حضرت معصومه (س) قرار گرفته است.

ارژنگ دیو

ارژنگ، نام یکی از سرداران دیو سپید بود. ششمین خان رستم، جنگ با ارژنگ دیو است. اولاد دیو، رستم را به محلی که دیو سپید، کاووس را در آن دربند کرده بود، برد. وقتی به آن جا رسیدند رستم متوجه شد، یکی از سرداران دیو سپید به نام ارژنگ دیو، مأمور نگهبانی از کاووس است. رستم ارژنگ دیو را از بین برد و سپاهیانش از ترس پراکنده شدند.

امین پور، قیصر

از شاعران برجسته‌ی انقلاب اسلامی بود. مجموعه شعرهای «به قول پرستومه»، «کوچه‌ی آفتاب»، «تنفس صبح» و «آینه‌های ناگهان» از آثار اوست. او در سال ۱۳۶۸ موفق به کسب جایزه‌ی نیما یوشیج موسوم به نوع آمین بلورین شد. وی در سال ۱۳۸۶ درگذشت.

اولاد

اولاد نام دیوی است که در خان پنجم، رستم با وی و سپاهیانش مواجه می‌شود و با آن مبارزه می‌کند و آن‌ها را تارومار می‌کند و به وی می‌گوید اگر محل دیو سپید را به او نشان دهد، او را شاه مازندران خواهد کرد، در غیر این صورت او را خواهد کشت؛ اولاد

نیز محل دیو سپید را به رستم نشان می دهد.

بزرگمهر

بزرگمهر بختگان وزیر خردمند انوشیروان بود. وی در ابتدا برای آموزش و پرورش هرمز فرزند انوشیروان گماشته شده بود و به دلیل خردمندی و ریاست به مقام وزارت رسید و در امور کشوری با شایستگی بسیار به انوشیروان خدمت نمود. وقتی دستگاه شطرنج توسط پادشاه هند به ایران فرستاده شد، بزرگمهر اسرار آن را کشف کرد.

بهار، محمد تقی

«بهار» در سال ۱۲۶۶ هـ. ش در مشهد به دنیا آمد. او تحصیلات مقدماتی را نزد پدر فرا گرفت و از مکتب نیشابوری نیز بهره مند شد. بهار از کودکی شعر می سرود. نخستین اشعار سیاسی و اجتماعی خود را در روزنامه‌ی خراسان به چاپ رسانید. او دوران زندگی خود را به مطالعه، تدریس، پژوهش و مبارزه با حکومت ظالم زمان خود گذراند و در سال ۱۳۳۰ هـ. ش از دنیا رفت. برخی از آثار بهار عبارتند از: سبک‌شناسی، تاریخ احزاب سیاسی، دیوان اشعار و... پدرش ملک الشعرا آستان قدس رضوی بود و این مقام پس از درگذشت وی به بهار رسید.

بهمنیار بن مرزبان ابوالحسن (قرن پنجم هجری شمسی)

دانشمند ایرانی و شاگرد سرشناس ابن سینا بود. کتاب المباحثات ابن سینا بیش‌تر در پاسخ به پرسش‌های اوست.

بهمن بیگی، محمد

نویسنده‌ی معاصر و از عشایر فارس و شیفته‌ی ایل قشقایی بود. او دوره‌های کودکی و نوجوانی خود و فراز و فرود تاریخ معاصر ایل قشقایی را در قالب چند کتاب داستانی با نام‌های «بخارای من ایل من»، «اگر قره قاج نبود» و... پدید آورد.

بیهقی، ابوالفضل

ابوالفضل محمد بن حسین (۳۸۵-۴۷۰ هـ. ق) دبیر دانشمند دربار سلطان محمود و مسعود غزنوی است. وی پس از کسب معلومات در نیشابور به دیوان رسایل محمود غزنوی راه یافت و در خدمت ابونصر مشکان به کار پرداخت. اثر معروف او تاریخ بیهقی است.

پور و هاب، محمود

محمود پور و هاب، شاعر و نویسنده‌ی معاصر است و در زمینه‌های: نگارش قصه‌های منظوم، نمایش نامه‌های کودکان، ترجمه اشعار کودکان به فارسی، قصه‌ها و نمایش نامه‌های منشور و ترجمه‌ی داستان، فعالیت می کند. از آثار وی می توان به «آواز فرشتگان» و «سیاهک و سفیدک» اشاره کرد.

تاریخ بیهقی

تاریخ بیهقی یا تاریخ مسعودی نام کتابی نوشته‌ی ابوالفضل بیهقی است که موضوع آن تاریخ پادشاهی مسعود غزنوی پسر سلطان محمود غزنوی است.

جام (ژنده پیل) (۵۳۶-۴۴۰ هـ. ق)

شیخ الاسلام احمد ابن ابوالحسن جامی نامقی معروف به «ابونصر احمد ژنده پیل» یا به طور خلاصه «شیخ جام یا ژنده پیل» از عارفان دوره‌ی سلجوقی بود. وی در چهل سالگی به نگارش رساله و کتاب پرداخت و سفرهایی به نقاط مختلف کرد. او را در تربت جام دفن کردند. آثار او به زبان فارسی شامل یک رساله، شش کتاب به نثر و دیوان شعر به نام «دیوان شعر احمد جام» است.

حالت، ابوالقاسم (۱۳۷۱-۱۲۹۸ هـ. ش)

شاعر، مترجم و محقق توانای معاصر است. وی از سال ۱۳۱۴ به شعر و شاعری روی آورد و در زمینه‌ی موسیقی اصیل ایرانی نیز

فعالیت داشت و سراینده‌ی نخستین سرود جمهوری اسلامی ایران بود. از وی آثار ادبی و فرهنگی فراوانی در زمینه‌های طنز، شعر، ادبیات و ترجمه باقی است. «دیوان حالت» از جمله آثار اوست که این اثر نمایانگر عمق و دانش ادبی وی می‌باشد.

خواجه نصیرالدین توسی

ابوجعفر نصیرالدین محمدبن حسن توسی از علمای بزرگ ریاضی، نجوم و حکمت ایران در قرن هفتم و نیز از وزیران بزرگ آن دوره است که با تدابیر خاصی از خرابی شهرها و کشتار دسته جمعی مردم به دست هلاکو جلوگیری کرد. این دانشمند با تدبیر یکی از فقهای مذهب تشیع است که هلاکو را به ایجاد رصدخانه‌ی مراغه تشویق کرد. کتاب «اخلاق ناصری» از مشهورترین تألیف‌های اوست.

خواجه نظام الملک (قرن پنجم هـ. ش)

نظام الملک از وزیران و دانشمندان مشهور قرن پنجم است که در توس متولد شد. مدت وزارت او سی سال بود. بسیاری از پیشرفت‌های سلجوقیان در امور داخلی کشور مدیون لیاقت و کاردانی وی بود. مدارس بسیاری بنا نهاد که پس از وی به مدارس نظامیه شهرت یافت. کتاب «سیاست‌نامه» اثر اوست.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۳۴ - ۱۲۵۷)

دانشمند لغت‌شناس و نویسنده‌ی معروف قرن چهاردهم هجری قمری است. برخی آثار او عبارت است از: «لغت‌نامه»، «امثال و حکم»، «ترجمه‌ی روح القوانین»، «تصحیح دیوان منوچهری» و «تصحیح دیوان حافظ».

دیلم / دیلمان

دیلم یا دیلمان منطقه‌ای در استان گیلان که در شمال ایران واقع شده است. نام دیلمان ترکیبی است از سه پاره واژه: (دیل)، (ام) و (ان). دیل به معنی جایی است که در آن دام نگه می‌دارند و ام نشان دهنده‌ی ارتفاع و بلندی است و ان پسوند مکان است. معنی این ترکیب، جایگاه بلند نگهداری دام است و در حقیقت دیلمان سرزمین بلندی است که در آن دامداری رونق داشته است. این منطقه تا قرن پنجم هجری دیلم نامیده می‌شد و از قرن پنجم در متون نام دیلمان دیده می‌شود و اگر پیش تر از این نام استفاده شده بیانگر جمع اهل دیلم بوده است.

دیو سفید

در خان هفتم که رستم و اولاد به «هفت کوه» محل زندگی دیو سپید رسیدند؛ رستم دست و پای دیو اولاد را بست و سپس به غار حمله کرد. دیو سپید با سنگ آسیاب و کلاه خود و زره آهنی به جنگ رستم رفت. نبردی طولانی بین آنان در گرفت. در پایان رستم پیروز شد و جگر دیو سپید را در آورد. سایر دیوان با دیدن این صحنه فرار کردند و با چکاندن خون دیو سپید در چشمان کاووس و سپاهیان ایران، همگی بینایی خود را باز یافتند.

رخش

رخش نام اسب رستم، قهرمان شاهنامه است. رخش به معنی رنگ سرخ و سفید مخلوط شده است. بدن رخش دارای لکه‌های قرمز و زرد و سفید بوده است.

رستم

پهلوان ایرانی، پسر زال و رودابه که زندگی او پر از شگفتی بود. تمام عمر او به پهلوانی گذشت و در تنگناها به کمک شاهان و شاهزادگان ایرانی می‌شتافت. کاووس را دوبار نجات داد. از شش خان رستم گذشت و با دیو سفید جنگید. بیژن را از چاه نجات داد. کینه‌ی مرگ سیاوش را به دل گرفت و با اسفندیار جنگید و سرانجام با دسیسه‌ی برادرش شغاد کشته شد.

رصدخانه‌ی مراغه

رصدخانه‌ای بود که در دوره‌ی هلاکوخان زیر نظر خواجه نصیر توسی در شهر مراغه ساخته شد. این رصدخانه روی تپه‌ای در

غرب مراغه قرار داشته است. ساختمان اصلی این رصدخانه، به شکل برجی استوانه‌ای ساخته شده است.

سعدی، شیخ مصلح‌الدین

از بزرگ‌ترین شاعران و نویسندگان ایران است. آموزش‌های مقدماتی را در زادگاه خود، شیراز، فرا گرفت. برای اتمام تحصیلات به بغداد رفت. پس از ۳۵ سال به شیراز برگشت. بوستان (به شعر) و گلستان (نثر همراه شعر) و دیوان اشعار از او برجای مانده است. مجموعه‌ی این آثار «کلیات سعدی» نامیده می‌شود. سعدی یکی از بزرگ‌ترین شاعران و نویسندگان ایران در قرن هفتم می‌باشد. کتاب گلستان او که نظم و نثر می‌باشد حاصل تجربیات او در این سفرها می‌باشد. از آثار دیگر او می‌توان بوستان را نام برد که در نوع خود بی‌نظیر است. موضوع این کتاب اخلاق و تربیت و سیاست و اجتماعیات است که به شعر می‌باشد.

سند بادنامه

سند بادنامه یا کتاب «حکیم سند باد» یا «داستان هفت وزیر» داستانی قدیمی است که این داستان را از موضوعات سند باد حکیم هندی می‌دانسته‌اند.

سورانی، دریاقلی (۱۳۵۹-۱۳۲۴ ه. ش)

شهید دریاقلی، یکی از دلیر مردانی بود که در جریان حمله‌ی دشمن یعنی به ایران، متوجه نقشه‌ی پلید آنان برای حمله به ایران شد. وی با شجاعت و فداکاری خویش، خبر حمله و نقشه‌ی دشمن را به پایگاه نیروهای ارتش و سپاه رساند و با این عمل به موقع، سبب ناکامی نیروهای عراقی در تصرف آبادان گردید، عزم و دلیری وی مانع سقوط آبادان شد.

سیاست‌نامه

کتابی است به زبان فارسی اثر خواجه نظام‌الملک، این کتاب پنجاه فصل دارد و حاصل تجربیات چند ساله‌ی نظام‌الملک وزیر دانشمند سلجوقیان است.

سینا ابوعلی

(۴۲۸-۳۷۰ هجری قمری) از دانشمندان بنام قرن چهارم، پنجم است. در بخارا کسب علم کرد و در ده سالگی حافظ قرآن شد. در جوانی پادشاه سامانی - نوح منصور - را معالجه کرد و از کتابخانه‌ی گران بهای او بهره‌ها برد. در راه سفر به همدان بیمار شد و در آن شهر درگذشت. از آثار او می‌توان به کتاب‌های «شفا»، «قانون» و «دانش‌نامه‌ی علایی» اشاره کرد.

شاهنامه

شاهنامه اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی یکی از بزرگ‌ترین حماسه‌های جهان و شاهکار حماسه‌ی ملی ایرانیان است. شاهنامه اثری است منظوم که شامل پنجاه هزار بیت است و سرودن آن حدود سی سال طول کشیده است. فردوسی خود درباره‌ی شاهنامه می‌گوید:

من این نامه فرخ گرفتم به فال همه رنج بردم به بسیار سال

در سال ۲۰۱۰ میلادی، هزارمین سالگرد نوشته شدن شاهنامه، از سوی یونسکو، جشن گرفته شد.

شهریار

محمد حسین بهجت تبریزی در سال ۱۲۸۵ ه. ش. در شهر تبریز متولد شد، وی تحصیلات خود را در تبریز و دارالفنون تهران گذراند. او نخست در رشته‌ی پزشکی تحصیل کرد و پس از چندی، پزشکی را رها کرد و به شعر و شاعری رو آورد. ابتدا بهجت را به‌عنوان نام شعری (تخلص) برگزید ولی سرانجام شهریار را انتخاب کرد. شهریار به دو زبان فارسی و آذری (ترکی) شعر می‌سرود. منظومه‌ی حیدربابا معروف‌ترین شعر ترکی اوست. او در سال ۱۳۶۷ در تهران درگذشت و در مقبره الشعراء تبریز به خاک سپرده شد.

عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر

وی از امرای دانشمند آل زیاد (در قرن پنجم هجری) است. فرمانروایی وی منحصر به قسمت محدودی از گرگان و طبرستان بود. عنصر المعالی مردی آگاه و دانشمند بود و به فارسی و طبری شعر می‌سرود. کتاب «قابوس نامه» وی که در حقیقت نصایح و اندرزهای زندگی ساز او خطاب به فرزندش «گیلان شاه» است، از آثار معروف نثر ساده و روان فارسی به‌شمار می‌آید.

غزالی، محمد، ابو حامد

امام محمد بن محمد غزالی (۵۰۵-۴۵۰ ه. ق.) از دانشمندان معروف دوره‌ی سلجوقی است. وی در فقه و حکمت و کلام سرآمد روزگار خویش بود. پدرش مردی بافنده بود و برخی لقب غزالی را به مناسبت پیشه‌ی او می‌دانند. وی به مدت پنج سال در مدرسه‌ی نظامیه تدریس می‌کرد. از آثار او می‌توان به «کیمیای سعادت»، «نصیحة الملوک» و «احیاء علوم الدین» اشاره کرد.

فخرالدین علی، صفی

فخرالدین علی، یکی از لطیفه‌پردازان نامدار ایران و نویسنده‌ی کتاب «لَطَائِفُ الطَّوَائِفِ» است. در قرن‌های نهم و دهم هجری زندگی می‌کرده است. وی شعر هم می‌سروده و تخلص وی «صفی» بوده است.

قابوس نامه

قابوس نامه کتابی است پندآموز و نوشته‌ی عنصر المعالی کیکاووس می‌باشد. نام قابوس نامه از نویسنده آن «قابوس» گرفته شده است. وی این کتاب را برای فرزندش گیلان شاه، در ۲۴ فصل نوشته است و موضوعات آن مربوط به تربیت فرزند، رسوم لشگرکشی، مملکت‌داری، آداب اجتماعی و دانش و فن است.

کلیله و دمنه

کتابی سرشار از حکمت و تعلیم است و شامل مجموعه داستان‌هایی است که حیوانات، قهرمان آن هستند. اصل این کتاب هندی بوده است و در روزگار ساسانیان به زبان پهلوی ترجمه شده است. بعدها نصرالله منشی در قرن ششم آن را از عربی به فارسی ترجمه کرده است.

کیمیای سعادت

کتابی است از امام محمد غزالی درباره‌ی اصول دین اسلام که در آخرین سال‌های قرن پنجم هجری نوشته شده است.

گلستان

گلستان، کتابی است نوشته‌ی شاعر و نویسنده‌ی معروف ایرانی شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی، این کتاب شامل یک مقدمه و هشت باب است. نثر این کتاب بسیار زیبا و دلنشین و سرمشق نویسندگان فارسی زبان است.

لطایف الطوایف

این کتاب نوشته‌ی مولانا فخرالدین علی صفی، شاعر و نویسنده‌ی شوخ طبع ایرانی است و موضوع آن، لطیفه‌ها و حکایت‌هایی نادر درباره‌ی طبقات مختلف مردم می‌باشد.

لغت‌نامه‌ی دهخدا

لغت‌نامه‌ی دهخدا بزرگ‌ترین و مهم‌ترین اثر علی‌اکبر دهخدا است که بیش از ۴۰ سال از عمر او، صرف آن شد. لغت‌نامه‌ی دهخدا، در حقیقت دایرة المعارفی در ۱۶ جلد است و شامل شرح و معنی واژگان آثار ادبی و تاریخی زبان فارسی است. لغت‌نامه‌ی بزرگ دهخدا شامل بخش بزرگی از واژگان ادبی زبان فارسی، با معنای دقیق و اشعار و اطلاعاتی درباره‌ی آن‌هاست. علاوه بر دهخدا گروهی از پژوهندگان زبان و ادب فارسی سال‌ها در تهیه و تدوین لغت‌نامه تلاش کردند.

مثنوی معنوی

نام کتابی است که توسط جلال الدین محمد بلخی در قرن هفتم نوشته شده است و شامل ۶ دفتر و ۲۶ هزار بیت است و شامل حکایت‌هایی جالب و پندآموز است.

مرادی کرمانی، هوشنگ (۱۳۲۳ هـ. ش)

در سال ۱۳۲۳ در روستای سیرج کرمان دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را در روستا آغاز کرد و در کرمان و تهران ادامه داد. در سال ۱۳۴۷ اولین داستان‌های او در مطبوعات منتشر شد و تاکنون کتاب‌های زیادی از او منتشر گردیده است که معروف‌ترین آن‌ها مجموعه‌ی پنج جلدی «قصه‌های مجید»، داستان خمره و آب انبار است. وی هم اکنون عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی می‌باشد.

مرزبان‌نامه

کتابی است شامل داستان‌ها و حکایت‌هایی به زبان حیوانات با محتوایی پندآمیز که مرزبان بن رستم شروین پیریم از شاهان طبرستان آن را در اواخر قرن چهارم به زبان مازندرانی کهن (طبری) تألیف کرده است و سعدالدین وراوینی آن را در قرن ششم به فارسی دری بازگرداند.

مشیری، فریدون (۱۳۷۹-۱۳۰۵)

فریدون مشیری شاعر معاصر، سرودن شعر را از نوجوانی و تقریباً از پانزده سالگی شروع کرد و وی همزمان با تحصیل به مطبوعات روی آورد و در روزنامه و مجلات مختلف کارهایی از قبیل خبرنگاری و نویسندگی را به عهده گرفت و اولین مجموعه شعر او با نام «تشنه توفان» در ۲۸ سالگی و با مقدمه شهریار در ۱۳۳۴ به چاپ رسید.

نظامی گنجه‌ای (گنجوی)

جمال‌الدین ابو محمد الیاس بن یوسف بن زکی متخلص به نظامی (زاده‌ی ۵۳۵ هـ. ق در گنجه - در گذشته‌ی ۶۱۲-۶۰۷) شاعر و داستان‌سرای ایرانی و پارسی‌گوی قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی)، که به‌عنوان پیشوای داستان‌سرایی در ادب فارسی شناخته شده است. مخزن‌الاسرار، لیلی و مجنون و خسرو و شیرین از آثار اوست.

هراتی، سلمان

سلمان قنبر هراتی (آذریاد) در سال ۱۳۳۸ هـ. ش در روستای «مرز دشت» تنکابن و در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. از سال ۱۳۵۲ به نوشتن روی آورد و سرودن شعر را آغاز کرد. او در یکی از روستاهای تنکابن به کار تدریس مشغول بود. وی با شعر ارزشی انقلاب، پیوندی ناگسستنی داشت. صمیمیت و سادگی در اشعار او موج می‌زد. از سلمان هراتی سه مجموعه با نام‌های «از این ستاره»، «از آسمان سبز» و «دری به خانه‌ی خورشید» به چاپ رسیده است. سلمان در ششم آبان ۱۳۶۵ در راه رفتن به مدرسه بر اثر تصادف جان باخت. آرامگاه وی در حوالی شهر تنکابن قرار دارد.

منابع

- آذریزدی، مهدی، قصه‌های برگزیده از مرزبان نامه، بازنویسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰
- اعتصامی، پروین، دیوان اشعار، با مقدمه‌ی ملک الشعرا بهار، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۶
- امین پور، قیصر، گزینه اشعار امین پور، انتشارات مروارید، چاپ ششم، تهران، س ۱۳۸۲
- باقریان، سیدرضا و جمعی از نویسندگان، نیایش نامه (مجموعه‌ی شش جلدی گزیده‌ای از نیایش‌های منظوم و منثور ایران و جهان، ناشر مؤسسه‌ی فرهنگی دین پژوهی بشرا، تهران، چاپ اول، س ۱۳۸۷
- بهار، محمد تقی، دیوان ملک الشعرا بهار، انتشارات توس، ۱۳۶۸
- بهمن بیگی، محمد، اگر قره قاج نبود، انتشارات قشقایی، شیراز، چاپ ششم، س ۱۳۸۸
- بهنام‌زاده، داستان‌های کوتاه از نویسندگان ناشناس، عشق بدون قید و شرط، تهران، پژوه، ۱۳۸۲
- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، به کوشش علی اکبر فیاض، نشر جام، چاپ چهارم، س ۱۳۷۳
- پور وهاب، محمود، مرام خوبان (مجموعه‌ی آسمان چه می‌گوید)، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۰
- سعدی، مصلح بن عبدالله، کلیات سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، انتشارات امیرکبیر، تهران، س ۱۳۷۶
- سعدی، مصلح بن عبدالله، گلستان سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، تهران، س ۱۳۷۴
- سید عبدالمجید، حیرت سجادی، دوپست داستان تاریخی از صد کتاب، چاپ اول، نشر پایا ۱۳۷۷
- صفا، ذبیح الله، گنج سخن (منتخب آثار شاعران بزرگ پارسی گوی)، انتشارات ققنوس، چاپ هشتم، س ۱۳۶۳
- صفا، ذبیح الله، گنجینه‌ی سخن (منتخب آثار پارسی نویسان بزرگ)، امیرکبیر، چاپ چهارم، س ۱۳۶۷
- صفی، فخرالدین علی، لطایف الطوائف، ناشر مؤسسه فرهنگی اهل قلم، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۲
- عمید، حسن، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۵
- غزالی، امام محمد، کیمیای سعادت، تصحیح حسین خدیو جم، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ نهم، س ۱۳۸۰
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه (نامه‌ی باستان)، به کوشش میرجلال الدین کزازی، انتشارات سمت، ۱۳۸۸
- کیکاووس، عنصرالمعالی، قابوس نامه، به تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هفتم، س ۱۳۸۵
- محمدی، حسنعلی، از بهار تا شهریار، انتشارات فرتاب، تهران، چاپ پنجم، س ۱۳۸۹
- مرادی کرمانی، هوشنگ، آب انبار، انتشارات معین، چاپ اول، ۱۳۹۱
- معین، محمد، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر (مجموعه شش جلدی)، چاپ هشتم، ۱۳۷۱
- موسوی گرمارودی، علی، تا محراب آن دو ابرو، شرکت انتشارات سوره‌ی مهر، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۸
- منشی، نصرالله، کلیده و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۲
- مولوی، جلال‌الدین، محمد، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، انتشارات مولی، تهران، چاپ هشتم، س ۱۳۷۰
- نظامی، حکیم الیاس، خمسه‌ی نظامی، به کوشش وحید دستگردی، انتشارات علمی، بی تا
- هراتی، سلمان، مجموعه کامل شعرهای سلمان هراتی، نشر دفتر شعر جوان، تهران، چاپ اول، س ۱۳۸۰.

